نگاهی به قدرت فرماندهی شهید حسین خرازی در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین(ع)

خرازی بر قلب نیروهایش فرماندهی می‌کرد

احمد محمدتبریزی

شهید حسین خرازی فراتر از یک فرمانده برای رزمندگان لشکر ۱۴امام حسین(ع) بود. نیروها با وجود ایشان پدری مهربان و دلسوز را بالای سر خودشان می‌دیدند که شانه‌به‌شانه‌شان می‌جنگد و مراقبشان است. به قدری متواضع بود که او را بین همراهانش گم می‌کردند. اگر کسی او را نمی‌شناخت باور نمی‌کرد که با فرمانده لشکر امام حسین(ع) روبه‌رو است. بسیاری حاج‌حسین را از آستین خالی دست راستش می‌شناختند، از روی خوش و رفتار صمیمی و مهربانش. حسین خرازی یکی از فرماندهان حماسه‌آفرین میدان‌های نبرد بود که خستگی‌ناپذیر در عملیات‌ها حضور داشت و شجاعتش در جبهه‌ها زبانزد همه نیروها بود. در کربلای ۴ و ۵ مثل یک سرباز گمنام میان نیروهایش بود و ۸ اسفند ۱۳۶۵ در جریان عملیات بزرگ کربلای ۵ پاداش سال‌ها مجاهدت و ایثارش را گرفت و آسمانی شد. حسین نجیمی از پژوهشگران دفاع مقدس و رزمندگان لشکر ۱۴امام حسین(ع) در گفت‌وگو با «جوان» از شجاعت، مدیریت و تأثیر فرمانده‌اش در عملیات‌های دفاع مقدس می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

شما از چه زمانی با شهید حسین خرازی آشنا شدید؟

اولین بار در جریان عملیات فتح‌المبین در سال ۱۳۶۱ شهید خرازی را دیدم ولی چون نمی‌شناختمشان نمی‌دانستم او چه کیست، فقط در دلم گفتم عجب فرمانده‌ای است. همان‌جا گفتم من باید نیروی او شوم و می‌گفتم الگوی خوبی برایم خواهد بود. بعدها این آرزویم محقق شد و من رفاقت خیلی خوبی با ایشان پیدا کردم. بعدها رفاقت‌مان در این حد پیش رفت که شهید خرازی به عنوان فرمانده لشکر به عروسی‌ام آمد. حسین‌آقا خیلی جذاب بود و همه دوستش داشتند. هیچ‌وقت قبل از عملیات در جایگاه یک فرمانده با نیروها برخورد نمی‌کرد و مثل یک دوست کنارشان بود ولی روز عملیات قاطعیت زیادی داشت. حواسش به همه نیروها بود. مثلاً وقتی می‌خواست برای نماز جماعت برود اگر کسی ماشین داشت سوار نمی‌شد و می‌گفت مثل بقیه نیروها پیاده می‌روم. یک روز با موتور سرعت زیادی داشتم و از حرکتم گرد و خاک بلند شده بود. ایشان روز بعد من را خواست و گفت می‌دانی تند رفتن تو باعث شد این سربازان گرد و خاک بخورند؟ تا این اندازه جزئی‌نگر بود و از نیروهایش مراقبت می‌کرد.

قدرت فرماندهی و هوش و خلاقیت‌های ایشان در دفاع مقدس از چه زمانی برای فرماندهان مشخص شد؟

جنگ که شروع شد به همراه آقای رحیم صفوی به جبهه دارخوین رفت. آقارحیم در خاطراتش می‌گوید چند ماه بیشتر مسئول جبهه دارخوین نبود بعد به حکم شهید محلاتی مسئول ستاد عملیات جنوب می‌شود. آنجا بحث می‌شود چه کسی جای آقارحیم را در جبهه دارخوین بگیرد که شهید فروغی را پیشنهاد می‌کنند اما چون ایشان مسئول عملیات سپاه اصفهان بود و باید در شهر حضور پیدا می‌کرد نمی‌تواند در منطقه بماند. به این ترتیب شهید خرازی فرمانده جبهه دارخوین می‌شود. شهید خرازی از اینجا خودش را با ابتکارات و خلاقیت‌هایش نشان می‌دهد. حدود ۴۰ کیلومتر جبهه را تحویل می‌گیرد و این جبهه را سروسامان می‌دهد. توانایی شهید خرازی اولین بار در عملیات فرماندهی کل قوا برای فرماندهان مشخص می‌شود. کانالی را در جبهه دارخوین به پیشنهاد شهید محمود پهلوان‌نژاد می‌زنند که تا زیر گوش دشمن می‌رود و به کانال دارخوین معروف می‌شود. در این عملیات از سه محور به دشمن می‌زنند و برای اولین بار در طول جنگ بیش از دو کیلومتر پیشروی می‌کنند و خاکریز می‌زنند و قسمتی که آزاد شده را حفظ می‌کنند. این اتفاق در آن سال‌ها یک دستاورد خیلی بزرگ بود. در این عملیات آقارحیم، شهید باقری و آقای رشید بودند و همه شجاعت و استعداد شهید خرازی را می‌بینند. شهید خرازی از اینجا گردان ۱۴ امام حسین(ع) را تشکیل می‌دهد که بعد به تیپ و لشکر تبدیل می‌شود و در سخت‌ترین عملیات‌ها این لشکر حضوری مؤثر دارد.

ابتکار، استعداد و هوش شهید خرازی در کدام عملیات‌ها بیشتر خودش را نشان داد؟

در بستان عراقی‌ها به تنگه چزابه زدند که اگر شهید حسن باقری، شهید حسین خرازی، شهید ردانی‌پور و شهید حبیب‌اللهی نمی‌ایستادند قطعاً عراقی‌ها بستان را می‌گرفتند. ما ۷۰۰ شهید در تنگه چزابه دادیم تا عراقی‌ها نیایند و بستان را نگیرند. در فتح‌المبین یکی از سخت‌ترین مناطق در اختیار لشکر امام حسین بود و در حین عملیات از سوی فرماندهان دستور عقب‌نشینی برای لشکر صادر می‌شود که شهید خرازی می‌گوید نه می‌توانیم برگردیم و نه می‌خواهیم برگردیم. ۷۲ ساعت به‌سختی با دشمن می‌جنگیدند و جانشین حسین خرازی، شهید ردانی‌پور در جریان همین عملیات گلوله کلاشینکف خورد. یعنی در این حد به دشمن نزدیک بودند. همین نیروهایی که در فتح‌المبین این‌طوری جنگیده بودند پس از عملیات به مرخصی نرفتند و گفتند می‌خواهند در عملیات بیت‌المقدس حضور داشته باشند. در مرحله سوم عملیات کمبود نیرو و امکانات داشتیم. در مرحله سوم عملیات شهید خرازی و شهید کاظمی گل کاشتند و عملیات بیت‌المقدس و آزادی خرمشهر مدیون این دو نفر است. با وجود این نقش مهم و پررنگ، شهید خرازی روز چهارم خرداد به نیروهایش می‌گوید که غرور کاذب ما را نگیرد چراکه دوری از خدا می‌آورد. می‌گوید فقط خدا کمک کرد که توانستیم خرمشهر را آزاد کنیم. شهید خرازی در عملیات رمضان فرمانده قرارگاه فتح می‌شود. به نظرم در این عملیات باید شهید یا اسیر می‌شد. خدا ایشان را نگه داشت و سه عملیات شهید خرازی فرمانده قرارگاه بود و دوباره به لشکر امام حسین برگشت. برگشتن حسین خرازی به لشکر روحیه نیروها را خیلی بالا برد. همه لشکر امام حسین را با نام شهید خرازی می‌شناختند. در جریان عملیات خیبر شهید میثمی را پیش شهید خرازی فرستادند تا او جلو نزند. شهید خرازی قبل از این عملیات به نیروهایش می‌گوید اگر کسی مشکلی دارد تکلیف از گردنش ساقط است و می‌تواند در عملیات حاضر نشود. اما کسی نرفت و بچه‌ها خط بسیار سختی را شکستند. وقتی کار گره می‌خورد شهید خرازی با جیپ جلو می‌رود که در حین دیده‌بانی خمپاره کنارش منفجر و دست راستش قطع می‌شود. به نظرم شهید خرازی در طلائیه شهید شده بود. خودش تعریف کرده بود وقتی دستم قطع شد، درد نگرفت؛ یک حال خوشی به من دست داد؛ حال پرواز. صدایی از ملکوت به من گفت حسین‌آقا می‌آیی یا می‌مانی؟ با خودم گفتم می‌خواهم هنوز بجنگم، خمینی تنهاست، من سرباز اویم، هنوز جنگ تمام نشده. در همین حالات بودم که افتادم زمین. درد به تمام تنم سرایت کرد و در بدنم پیچید. اگر کسی در جنگ کوتاهی می‌کرد شهید خرازی به‌شدت با او برخورد می‌کرد. یکی از دلایلی که شهید خرازی از قرارگاه به لشکر برگشت این بود که یکی از نیروها در عملیات رمضان کوتاهی کرده بود و شهید خرازی به‌شدت با او برخورد کرد.

> خرازی مدیریت منحصربه‌فردی داشت و برای جان بچه‌ها خیلی ارزش قائل بود. از معدود فرماندهانی بود که سرزده به گردان‌ها می‌رفت و سرکشی می‌کرد. بدون اطلاع سوار موتور و ماشین می‌شد و در سنگرها بین رزمندگان می‌رفت و با نیروها صحبت می‌کرد. این کارها حسین خرازی را محبوب کرده بود. به خاطر این کارها می‌گویند شهید خرازی بر قلب نیروهای لشکر امام حسین(ع) فرماندهی می‌کرد

در فرماندهی‌شان چه ویژگی و خصوصیتی داشتند که بسیار مشهود بود؟

خیلی به بیت‌المال حساس بود. خیلی تأکید می‌کرد که بیت‌المال را حفظ کنید. گاهی اگر بی‌احتیاطی‌هایی اتفاق می‌افتاد یا اگر در آموزشی‌ها برای کسی اتفاق می‌افتاد شهید خرازی می‌گفت من نمی‌توانم روز قیامت جواب خون کسی را بدهم. در عملیات‌ها با قاطعیت و با شدت برخورد می‌کرد. مدیریت منحصربه‌فردی داشت و برای جان بچه‌ها خیلی ارزش قائل بود. از معدود فرماندهانی بود که سرزده به گردان‌ها می‌رفت و سرکشی می‌کرد. بدون اطلاع سوار موتور و ماشین می‌شد و در سنگرها بین رزمندگان می‌رفت و با نیروها صحبت می‌کرد. این کارها حسین خرازی را محبوب کرده بود. به خاطر این کارها می‌گویند شهید خرازی بر قلب نیروهای لشکر امام حسین(ع) فرماندهی می‌کرد. ما همیشه ایشان را کنار خودمان داشتیم. در والفجر ۸ وقتی منطقه را شناسایی کردیم و برگشتیم من خیلی نگران بودم. چون در بدر اوضاعی پیش آمد که خیلی از نیروهایمان به شهادت رسیدند. این عملیات هم برایم نگران‌کننده بود اما وقتی دیدم شهید خرازی خیلی آرام و خونسرد توضیح می‌دهد که اینجا یک جنگ تمام‌عیاری انجام می‌شود ما هم تکلیف‌مان را انجام می‌دهیم، امام گفته بروید ان‌شاءالله پیروز می‌شوید، پس ما هم اطاعت می‌کنیم و می‌رویم و می‌جنگیم، یا شهید می‌شویم یا پیروز می‌شویم. آن آرامشی که در وجود ایشان می‌دیدم نگرانی را از وجودم می‌برد. بقیه فرمانده گردان‌ها و فرمانده گروهان‌ها هم همین‌طور بودند. وقتی می‌دیدیم فرمانده‌مان با اعتماد به نفس می‌گوید من هم کنارتان هستم برایمان قوت قلب ایجاد می‌کرد. بعد شانه‌به‌شانه ما حرکت می‌کرد و در بدترین شرایط والفجر ۸ کنارمان بود. وقتی به گارد ریاست جمهوری زدیم و در سخت‌ترین شرایط جنگ دیدیم شهید خرازی با موتور می‌آید همه ماتشان برده بود و نگران بودند که فرمانده‌شان را نزنند. بعضی از نیروها از سنگرهایشان بیرون آمدند و پشت به دشمن و رو به حسین حرکت می‌کردند تا اتفاقی برایشان نیفتد و فرمانده‌شان را برگردانند. شهید حسین خرازی روی چند مورد خیلی تأکید داشت؛ می‌گفت کاری کنید شهدا روز قیامت شفیع‌مان شوند. دوم اینکه بتوانیم جواب کارهای‌مان را به خدا بدهیم. فرمانده لشکر با یک دست نیرویش را بغل می‌کرد و می‌بوسید. همین بود که نیرو به فرمانده‌اش عشق می‌ورزید. هر غذایی را مازاد بر غذای لشکر برایش می‌بردند دست به آن نمی‌زد.

شهادت شهید خرازی برایتان باورکردنی بود؟ چه تأثیری در روحیه نیروها گذاشت؟

شهادت حسین خرازی برایمان شوکه‌کننده نبود و زنده بودنش ما را متعجب می‌کرد. ما حسین را همیشه شهید می‌دیدیم. قبل از شهادتش یک بار به شلمچه رفتیم و آتش سنگینی روی سرمان می‌ریخت. یکی از نیروها روی زمین افتاد و وضع خوبی نداشت. شهید خرازی بالای سرش رفت و گفت سلام ما را به اهل بیت و شهدا برسان. در آن وضعیت جمله‌ای گفت که به نظرم مضمونش این بود که من هم چند روز دیگر پیش خودتان هستم. کی پیام این حرف را متوجه شدم؟ وقتی که بیسیم‌چی‌اش آقای نریمانی گفت که شهید خرازی پنج دقیقه قبل از شهادتش دستش را بلند کرد و گفت خدایا دیگر جان من را بگیر. شب قبل از شهادتش شهید خرازی را دیدم و واقعاً چهره‌ای نورانی و زیبا پیدا کرده بود. حسین همان ساعتی که در طلائیه دستش قطع شده بود همان ساعت در شلمچه به شهادت رسید. تماسی با قرارگاه می‌گیرد. دو ماشین غذا را دشمن زده بود و بچه‌ها عملیات کرده بودند و بسیار گرسنه و خسته بودند. شهید در حال صحبت با راننده ماشین غذا بود که دعایش مستجاب می‌شود و گلوله‌ای به قلب مهربان و رئوفش می‌خورد. هنوز خبر شهادت ایشان را نشنیده بودیم ولی وقتی این گلوله حسین را شهید کرد انگار جنگ شلمچه تمام شد. با این حال وقتی خبر شهادتش را شنیدیم حالمان خیلی بد شد. تنها روزی بود که من سه ساعت جلوی خاکریز گریه می‌کردم. بعد از شهادت حسین خرازی بچه‌های لشکر یتیم شدند.

یادکرد

فرازی از زندگی شهید مدافع امنیت عباس کاظمی

عباس عاشق حضرت عباس(ع) بود

شهید عباس کاظمی از شهدایی است که در راه دفاع از امنیت کشورمان جان خود را تقدیم کرد. عباس در بیست و دومین روز از آبان ۹۶ حین گشت‌زنی در سطح حوزه استحفاظی واقع در معبر کوته‌رش در بانه با یک عدد مین به جا مانده از دوران جنگ تحمیلی برخورد می‌کند و بر اثر انفجار آن به‌شدت مجروح می‌شود و به درجه شهادت نائل می‌آید. در این نوشتار از زبان پدرش گذری کوتاه بر خاطرات شهید عباس کاظمی خواهیم داشت.

عباس متولد ۱۶ فروردین ۱۳۷۶ و اهل خرمدره بود. یکی از دوستانش می‌گفت: «هر خیری که از دستش برمی‌آمد دریغ نمی‌کرد. هر سربازی اینجا پول نداشت، به دادش می‌رسید. یا اگر سربازی گرفتاری داشت و باید نگهبانی می‌داد، می‌گفت من به جای تو نگهبانی می‌دهم. تو برو به گرفتاری‌ات برس. من کمکت می‌کنم. هیچ نترس. برای نماز جماعت هم همیشه اولین نفر حاضر می‌شد. پدرجان! واقعاً اسمی که برایش انتخاب کردید، برازنده بود. عاشق حضرت عباس(ع) بود!»

خادم خانواده

زمان مرخصی‌اش وقتی به روستا نمی‌آمد، می‌فهمیدم رفته کار کند و پول دربیاورد. می‌گفتم: «عباس‌جان تو رو به خدا این‌قدر کار نکن. تو فقط سالم باش من هیچی ازت نمی‌خوام.» آن موقع من دستم خالی بود. دامدار بودم و در روستا فقط چند رأس گوسفند داشتم که از آن گذران عمر می‌کردیم. عباس می‌ماند در شهر و کار می‌کرد که کرایه ماشین برگشتش را جور کند. می‌گفتم: «تو کار نکن عباس. من خودم برات جور می‌کنم.» می‌گفت: «نه بابا. دست تو خالی است. من خجالت می‌کشم ازت پول بخواهم.» خیلی دلسوز بود. از بچگی‌اش برایم کار می‌کرد و کمک‌حال بود. ایام تعطیلی که زمان بیشتری داشت اصلاً نمی‌گذاشت من کاری بکنم. می‌گفت: «تو دست نزن بابا. من همه‌اش را انجام می‌دهم.» پسر بزرگم اعتراض می‌کرد که «چرا نمی‌گذاری بابا کار کند؟» می‌گفت: «بابا نمی‌تواند کار کند. خیلی سختی می‌کشد. من جایش کار می‌کنم. خدا کریم است.» عباس خادم خانواده بود.

در نهایت پسرم در بیست و دومین روز از آبان ۹۶ حین گشت‌زنی در سطح حوزه استحفاظی واقع در معبر کوته‌رش در بانه با یک عدد مین به جا مانده از دوران جنگ تحمیلی برخورد می‌کند و بر اثر انفجار آن به‌شدت مجروح می‌شود و پس از انتقال به بیمارستان صلاح‌الدین ایوبی شهر بانه به درجه شهادت نائل می‌آید و پیکر مطهرش در گلزار شهدای خرمدره آرام می‌گیرد.

روایت خواهر شهید مدافع حرم محمد آژند از خوابی که قبل از شهادت سردار سلیمانی دیده بود

«ماهی» که بر زمین افتاد

شهید مدافع حرم «محمد آژند» ۲۷ تیر ۱۳۵۹ در تهران به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا مقطع کارشناسی ادامه داد. سپس وارد سپاه شد تا راهی را شروع کند که به شهادت ختم شد. این مداح اهل بیت(ع) بعد از حضور در جبهه مقاومت در ۲۱ دی ۱۳۹۴ در منطقه «خان‌طومان» سوریه به شهادت رسید. پیکرش پنج ماه بر زمین ماند و سرانجام به آغوش خانواده بازگشت. سمانه آژند خواهر شهید مدافع حرم محمد آژند است. با او تماس گرفتیم تا از دیدار حاج‌قاسم سلیمانی از خانواده شهید برایمان بگوید اما حال او مناسب مصاحبه نبود و از ما خواست روایت این خواب را بازگو کنیم.

روضه‌خوان اباعبدالله

شب جمعه هفته گذشته خواب دیدم ماه از آسمان به زمین افتاده است و من آن را در دستم گرفته و نگاهش می‌کنم. به‌شدت ناراحت و بهت‌زده بودم. همان لحظه تکه‌ای از ماه کنده شد و بر زمین افتاد؛ مثل جسمی که نور داشت، خاموش شد. خیلی ترسیده بودم. همسر برادر شهیدم هم کنار من بود و او هم از اتفاقی که افتاده به‌شدت وحشت کرده بود. همه نگران بودیم که حالا چه خواهد شد و چه اتفاق بدی در راه است. از خواب بیدار شدم، خیلی نگران شدم. دنبال تعبیر خوابم بودم. جایی خواندم که وقتی در خواب ببینید ماه بر زمین می‌افتد یعنی بزرگ و پادشاهی بر زمین می‌افتد و جای دیگری نوشته بود شخص بسیار بزرگی از دنیا می‌رود. افسوس که من دقت نکردم که وقتی رهبرمان خورشید است ماه یعنی سردار حاج‌قاسم سلیمانی. یک هفته بعد خوابم تعبیر شد و ماه ما به زمین افتاد و سردار شهید شد. برادرم محمد صدای گرم، زیبا و دلنشینی در مداحی‌ها داشت، روضه‌های جانسوزش از اهل بیت(ع) در یادها باقی است. «محمد» روضه‌های حضرت زهرا(س) را بسیار سوزناک می‌خواند و واقعاً می‌سوخت؛ اولین تیری هم که به وی اصابت کرد در پهلویش بود و دو ساعت بعد با تیر «قناصه»، سرش را هدف قرار دادند که به شهادت رسید. پهلویش مانند حضرت زهرا(س) ضربه خورد و مانند امام حسین(ع) بدنش در بیابان ماند. نحوه شهادت محمد مانند همان روضه‌هایی بود که برای اهل بیت(ع) می‌خواند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۸۰

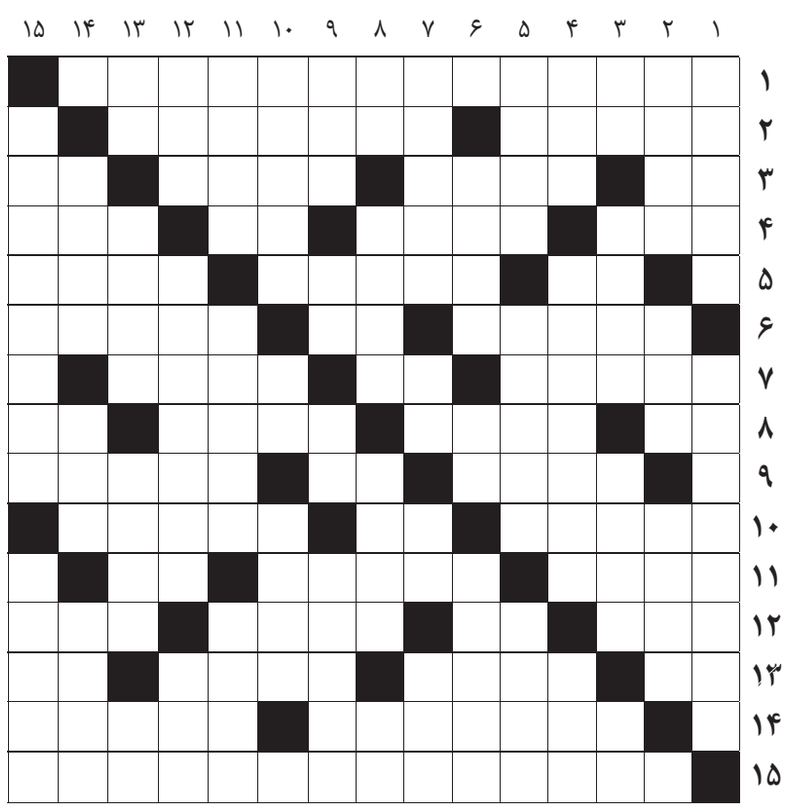

از راست به چپ

■ ۱- از مسجدهای تاریخی اصفهان ■ ۲- کیسه بزرگ- شاگرد ابن‌سینا ■ ۳- علامت مفعول- از اقوام سیستان- شتابنده- علامت پیروزی ■ ۴- قرن- خیاط- مظهر پاکی- هواپیمای جنگی روس ■ ۵- مغز- مار آذری- بیابان ■ ۶- اضافی- گرفتنی سر بزنگاه- شهری در استان فارس ■ ۷- حمام قدیمی- پاروی قایقرانان- سایزی برای لباس ■ ۸- عدد مهاجم- پرچم- همراه چنگال- شراب ■ ۹- خسته- شیره انگور- کلاه لبه‌دار ■ ۱۰- از پاک‌کننده‌ها در آیین شرع- موضوع و مبحث- کامیون سوخت‌رسان ■ ۱۱- همراه بهمان- قسمت منفجرشونده موشک- بخار دهان ■ ۱۲- مقابل آمد- ابزار زمین‌شویی- رفت و آمد- همنشین برهما ■ ۱۳- حرف دهن‌کجی- بی‌شمار- برادر سلم و تور- انکرالاصوات ■ ۱۴- مزرعه برنج- پایتخت لیختن‌اشتاین ■ ۱۵- امری که در دستورات دینی بسیار به آن سفارش شده است

از بالا به پایین

■ ۱- هراسه- سدی در شمال غربی ایران ■ ۲- سیاهی شهر از دور- طعم غذا- عکس از خود ■ ۳- چاه متروکه- یار همایون- دشت بی آب و علف- خسیس ■ ۴- فهمیدن- جانوران مهره‌دار و خونسرد- پول تایلند ■ ۵- نظر می‌کند به وجه‌الله- ثلاثه دیدنی مصر- تراکتور شالیزار ■ ۶- ابتیاع- اجاق گاز- علمی شیمی قدما ■ ۷- نانوایی- کاکل اسب- تپه- جنگ ■ ۸- زیر پا مانده- قبا- مرگ- پدر عربی ■ ۹- حرص- از حروف انگلیسی- یونجه- پایتخت زیمبابوه ■ ۱۰- وسیله چایخوری- بنده و شما- گدایی ■ ۱۱- پیامبر صبور- از انواع مسلسل- سرگشته ■ ۱۲- زباندار بی زبان- راست و درست و بی ریا- دام صیاد ■ ۱۳- طایفه کم حرف- اولین ماه قمری- زغال- وحشی ■ ۱۴- باهوش- حیله- برادر ■ ۱۵- یکای اطلاعات و ذخیره‌سازی در رایانه- عجوز

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵						۶	۱	
۹								
۲			۳	۴	۵			
		۸			۳			۵
		۷						۳
			۶				۷	۱
	۶			۵	۲			
	۵				۷		۴	
							۳	

۶	۴	۹	۱	۵	۷	۴	۴	۸
۵	۴	۴	۸	۴	۶	۱	۹	۷
۸	۷	۱	۴	۹	۴	۶	۵	۴
۱	۸	۷	۶	۴	۵	۹	۴	۴
۴	۵	۶	۴	۷	۹	۸	۴	۱
۴	۵	۶	۴	۴	۸	۹	۴	۷
۷	۶	۸	۹	۴	۴	۵	۱	۴
۴	۹	۴	۵	۸	۱	۴	۷	۶
۴	۱	۵	۷	۶	۴	۴	۸	۹

جدول کلمات متقاطع
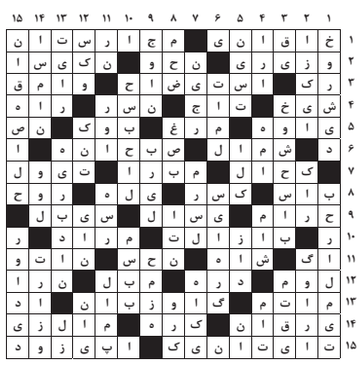
پاسخ جدول شماره ۵۸۷۹